

دست جوان برین و کربان ملاح رسیده و با
 بخود در کتید و بی جا با بضم المیم با تا و فی آخر لفظ
 فارسی و لغوی مجابا و معناه میل و توقف و من
 قال یعنی بی جا با تا و معناه توقف و من
 بلا مجابا و قزو کو ذت بالکاف لغوی بارش ای
 فزین الملاح از کشتی بدر آمد ای خرج من السیفه
 که کشتی ای مظهرت کند همچنان ای کالملاح در کشتی
 بالباء المصدر ای غلظت ذیدر پشت کرد آید ای
 اعرض مصلحتی ان دیدند که با او مصالحت کنند آقا
 الصلح جزو با جرحه بضم الهمزة کشتی مسالحت المسالحة
 المسالحة و ت مخوات سلوا کذا فی مختار الصحاح
 و من فستره بقوله یعنی جو مودی فقد سماح **مشوئی**
 جو برخاش اشهر بفتح الباء الفارسی معناه بالترکی
 قوشه و جنگ یعنی جنگی یا در ای اصبر که سهیلی
 بالباء و المصدر یعنی بند و در کسر الواو کا و زار بکون
 الراءین بینهما زا و ای تغلق الرفق باله الحرب والمعاد
 سکینه لطافت کن الحاکم یعنی ستمگر قدمعنا نبرد
 بتشدید الراء و قد بفتح القاف و تخفيف الراء یعنی
 ابریشم و بتشدید المعرب نرم را بفتح تیر بالباء المسووه
 بفتح الحاء و بفتح زبانی و لطف و خوشی بالباء المصدر
 فهما توانی ای تقدیر که بی بی بوی بیاء الوضه فهما کشتی
 خطاب عام بعد یا قهی ای لغز تقصیر هم الذي یضیع
 در حدیثی آقا دند ای اهل السیفه و بوسه چند
 نفاق لاما لا خلاص بر سر و چشمش دادند ای
 قبله لانه و عینه و کشتی در او روئی ای وضی
 فی الیه و روان شدند ای معضووا تا برسدند
 مشوئی بضمی السین و التاء و بیا و الوضه ای

توقف
 تفتیش

وصلوا

وصلوا الی عمو که از عمارت یونان در اکیستاده
 بود ای بی منصوبا ملاح کشتی را غلبی یا الوضه
 دست بی از شما که دلا و ترست معنی الانجم و مراد
 و رورمند اراد الملاح بهذا الکلام تغیرین باید که برین
 ستون رود و رسمان کشتی کبیرد یا عمارت کبیرد
 الخمل جوان نفور دلا و ری ای الشیخه که در کتید
 از خصم دل از رده یعنی مثا ذی القلب نیندرشید
 ولم یخرز منه و قول حکما را کالفرمود ای لم یعمل بوجه
 قولهم که گفته اند هر کرا ری بدل رسا نیدی اگر در عقب
 ان صدر ارجح رسا فی لتطایب قلبه از یادش با بیا
 الفارسی یعنی العوضه الیک ریج اینه مناس که بیکان
 از جرات بدراید ای یخرج فصل السهم من الجواحه
 و از ار بالمدام مصدر ریج و صبغه امر و بسعول صفة
 فی ترکیب مثل قولهم دل از رود دل ماند
 چه خوش گفت کماش با هیلتان من هما اسمان لرجلین
 نصح احدما الآخر بقوله جو دشمن خراشیدی و المراد
 به الایذاء هنا اینه مباحش ای من مکافاته بالشر و قیل
 فی الزحیم چه خوش دیدی کماش برود و سینه جو
 شما فی الحینه کل و لهما مین **قطع** مشوایین که تنگ
 دل کردی بالکاف الفارسی جو ز دستت دلی تنگ
 ای قوله مشوهرا و شرط مقدر و الشرط المؤخر اعنی قولم
 جو ز دست ای تقصیر لذلک الشرط المقدر و من قال
 مشوهرا مقدم الشرط المؤخر اعنی قوله جو دست ای
 فقد جو ز تقدم الجواحه علی الشرط تنگ بر باروی حصار
 من عله بقوله که بود که حصار تنگ آید ای یجمل ان
 ان یقلع منه حجر و یقع علیک حینا کمه و مقود کسر المیم
 و سکون القاف زام کشتی بر ساعدش پیچید و بر بالای

تفتیش
 تفتیش